

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)

سال شانزدهم و هفدهم، شماره ۶۱ و ۶۲، زمستان ۱۳۸۵ و بهار ۱۳۸۶

## حاکمیت و رهبری در شعر و اندیشه‌ی بهار

رسول حسن‌زاده<sup>۱</sup>

### چکیده

دگرگونی در نگرش روشنفکران، نسبت به منشأ، ماهیت و کارکرد حاکمیت، از نیمه‌ی دوم قرن سیزده باعث شد قشر روشنفکر، در مورد حاکمیت مطلوب و تغییر و اصلاح حاکمیت موجود اظهار نظر کند. محمد تقی بهار در آغاز جوانی با گرایش به اندیشه‌های نو، حاکمیت مشروطه را به عنوان حاکمیت مطلوب برگزید. او با جانبداری انتقادآمیز، دیدگاه خود را در مورد این شیوه‌ی حاکمیت در اشعار زیادی مطرح کرده است. با ناکامی مشروطه به اقتدارگرایی در رفتار و اندیشه‌ی سیاسی گرایش پیدا کرد. نتیجه‌ی چنین اندیشه‌ی ای‌اتخاذ موضع جانبدارانه در مقابل برخی جنبش‌های ایالتی-ملکی و جانبداری مقطعی از کودتای ۱۲۹۹ش و جمهوری رضاخان بود که بعد از مدتی از هر دو ناامید شد. او با انتقادهای تند و تحلیل ماهیت چنین حرکت‌هایی، به مخالفان رضا شاه و سید ضیاء پیوست.

او حتی بعد از تثبیت حکومت رضاشاه، امیدوار بود مردی مقتدر انا دموکرات منش جامعه‌ی ایران را بسامان کند.

واژه های کلیدی: بهار، شعر، حاکمیت و رهبری، مشروطه خواهی،

اقتدارگرایی

### مقدمه

از اواخر دوره ی ناصرالدین شاه عده‌ای از روشنگران عصر بیداری به سمت نوعی نقد اجتماعی گرایش پیدا کردند. آنها کوشیدند همه ی ابزارها و امکانات موجود را در خدمت انقلاب اجتماعی - سیاسی مورد نظر خویش قرار دهند. از جمله ی مهم ترین این ابزارها ادبیات بود. آن ها با تعریف هدف اجتماعی برای ادبیات آن را در آستانه ی یک تحول اساسی قرار دادند.

در گام نخست نثر فارسی این نقش اجتماعی را پذیرفت و در آستانه ی پیروزی انقلاب مشروطه به تدریج شعر فارسی هم نقش اجتماعی - سیاسی تعریف شده را پذیرفت و حتی در اجرای این نقش از نثر هم پیش افتاد و به آینه‌داری جامعه‌ی خود نشست. در این دوره تأثیر متقابل ادبیات و جامعه در یکدیگر، به معنای واقعی تحقق پیدا کرد؛ به ویژه در شعر محمدتقی بهار، محمدرضا میرزاده‌ی عشقی، محمد فرّخی یزدی، عارف قزوینی این کارکرد چشم گیرتر است.

با چنین نگرشی به کارکرد و نقش اجتماعی - سیاسی شعر دوره ی مشروطه، حاکمیت و رهبری را در شعر و اندیشه‌ی بهار بررسی کرده‌ایم. این نوشته نه تنها سیر تحولات اندیشه‌ی سیاسی شاعر را به تصویر می کشد بلکه ظرفیت های شعر فارسی را در همراهی و همگامی حوادث سیاسی - اجتماعی نشان می دهد.

محمد تقی بهار (۱۲۶۶ - ۱۳۳۰ش) یکی از برجسته ترین شاعران دوره ی مشروطه است. دیوان او بیشتر از دیوان هر شاعر دیگری حاوی اندیشه‌های سیاسی روزگار شاعر است؛ به عبارت دیگر، دیوان او تاریخ حوادث اجتماعی روزگارش و تصویر روشنی از پایگاه و نقش اجتماعی اوست.

در این مقاله سیر تحولات اندیشه و رفتار سیاسی شاعر و موضع او را در مقابل حوادث دوره ی در دو محور اساسی بررسی خواهیم کرد؛ الف: مشروطه خواهی ب: اقتدارگرایی

### الف) مشروطه خواهی

بهار از روزهای آغازین پیروزی مشروطه، به صف مشروطه‌خواهان پیوست و اندیشه و شعر خود را در خدمت انقلاب نوپای مشروطه قرار داد. او در اشعار مختلف ارکان و اصول مشروطه‌خواهی خود را تشریح کرده است.

### ارکان حکومت مشروطه در اندیشه‌ی بهار

**پادشاه:** پادشاه و شعرهای ستایشی، انتقادی و اندرز گونه‌ی خطاب به شاه یکی از موضوعات اساسی در دیوان شاعر است. او شاه را رکن رکن حکومت مشروطه می‌داند و از او حمایت می‌کند. دیدگاه شاعر درباره‌ی پادشاه، در قالب دو تفکر کهن «اندیشه‌ی ایران شهری و اندیشه‌ی شبان - رمگی» همراه با جایگاه قانونی پادشاه در اندیشه‌ی جدید قابل بررسی است.

در اندیشه‌ی ایران شهری - که نظام حکومتی در ایران باستان آبخور اصلی آن است - پادشاه به خدا و نیروهای آسمانی منتسب می‌شود و پادشاهی موهبتی الهی شمرده می‌شود و کردار و گفتار پادشاه در هاله‌ای از تقدس، تحلیل و توجیه می‌شود. بهار در ستایش مظفرالدین شاه، پادشاهی را موهبتی الهی معرفی می‌کند.

خسرو گیتی ستان مظفرالدین شاه      آن که ز عدلش بنای ظلم بر افتاد

داده خدایش خدایگانی و شاهی      باز نگیرد خدای آنچه به کس داد

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱ / ۹۲)

در مثنوی «چهار خطابه / ۱۳۰۵ ش» رضاشاه را «فرّهی ایزدی» و پادشاهی او را «بخش سماوی و کار خدایی» می‌خواند. (بهار، ۱۳۸۰، ج ۲ / ۱۷۴)

او این اندیشه را در قصیده‌ی «حب الوطن» در ستایش محمدرضا شاه پهلوی پر رنگ تر از قبل ارائه می‌دهد و خدا، شاه و میهن را در کنار هم می‌گذارد و حکم پادشاه را مانند حکم خدا می‌داند.

موبد والا گهر دانی به فرزندان چه گفت      گفت حکم پادشاهی، همچو حکم داور است  
(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱/۱۷۱۲)

اندیشه‌ی شبان - رمگی هم کهن‌ترین شکل اندیشه‌ی سیاسی در دوره‌ی اسلامی است. صاحبان این اندیشه توده‌ی مردم را ناآگاه و غیر مختار فرض می‌کنند و هدایت و رهبری توده‌ی مردم ناآگاه را - که بی‌شبهت به چارپای نیستند - به عهده‌ی فردی آگاه می‌گذارند که صاحب عمل و اختیار است و صلاح و مصلحت خلق خدا را بهتر از خود آنها تشخیص می‌دهد. در این اندیشه، هدایت خلق، وظیفه‌ای است که از طرف مرجعی بالاتر به عهده‌ی پادشاه گذاشته شده است: بهار در انتقاد از رفتار محمدعلی شاه قاجار در ترکیب بند «آئینه‌ی عبرت» به سال ۱۲۸۵ش و در قصیده‌ی «جزر و مدّ سعادت» به سال ۱۳۰۴ش در ستایش رضاشاه چنین اندیشه‌ی ای را آشکار می‌کند. (ر.ک. بهار، ۱۳۵۴، ج ۱/۲۵، ۴۰۱)

پاسبانان تا به چند این مستی و خواب گران      پاسبان را نیست خواب از خواب سر بردار هان  
گله‌ی خود را نگر بی پاسبان و بی شبان      یک طرف گرگ دمان و یک طرف شیر زیان

فرمانده بزرگ رضاشاه پهلوی      شاهی که هست بر همه فرمان او روان  
شاهای بر گله‌ی خلق مر تو را      چوپان صفت نمود نگهبان و پاسبان  
(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱/۴۰۸، ۴۵)

گذشته از اندیشه‌ی ایران‌شهری و شبان - رمگی، آنچه اعتقاد بهار را به پادشاهی برمی‌انگیزد، قانونی دانستن پادشاهی خاندان قاجار و پادشاه به عنوان رکن قانونی حکومت مشروطه است؛ که هم در قانون اساسی به وجود آن تصریح شده، هم در معاهده‌ی روس و ایران، پادشاهی در فرزندان عباس میرزا تثبیت شده است. او با استناد به موارد گفته شده، در انتقاد از رضاشاه می‌گوید: «البته هیچ مرد آزاده و جوانمردی، خاندان دو‌یست ساله‌ی قانونی را بر نمی‌دارد تا خاندان تازه‌ای را بدان صفت با هو و جنجال به تخت بنشانند.» (بهار، ۱۳۷۱، ج ۲/۳۰۰)

او در مثنوی «کارنامه‌ی زندان» به سال ۱۳۱۴ - ۱۳۱۲ ش ضمن توصیف ماجرای خلع قاجاریه از قدرت، از اقدام رضاشاه و مجلس برای خلع قاجاریه انتقاد می‌کند.

شب آدینه، هشتم آبان	شد به مجلس خلاف شه عنوان
بی دلیل و بهانه میر سپاه	بود شایق به خلع احمدشاه...
وکلا بی بهانه کرده تیار	نقشه‌ی عزل دوده‌ی قاجار

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۲ / ۴۷)

این سه محور اندیشگی که بر شمردیم، هرگز بهار را به تسلیم بی چون و چرا در مقابل عملکرد پادشاه و انسی دارد. او موضع انتقادی را در برخورد با پادشاه برای خود محفوظ می‌داند و در موارد متعدد از شاه مشروطه انتقاد می‌کند.

### انتظارات و انتقادات بهار از شاه مشروطه

با توجه به جایگاه پادشاه در قانون اساسی، میزان و نوع انتظارات بهار از شاه مشروطه متناسب نیست؛ به عبارت دیگر، در بیشتر موارد شاعر از پادشاه انتظاراتی دارد که نه با روح قانون اساسی منطبق است و نه پادشاه مشروطه در چنان ساختاری توانایی بر آورده کردن آنها را دارد. این انتظارات را می‌توان در سه عنوان تقسیم‌بندی کرد:

**الف) اقدام مقتدرانه در اصلاح امور و کشورداری:** بهار از شاه مشروطه می‌خواهد، با اقتدار و همت بیشتری کشور را اداره کند. او بدون در نظر گرفتن نقش اجرایی دولت و نقش تصمیم‌گیری مجلس، پادشاه را - که مقام تشریفاتی در قانون اساسی است - به اعمال قدرت و اقتدار برای اصلاح امور تحریک می‌کند. در حالی که احمدشاه، به عنوان پادشاه مشروطه کاملاً به اختیارات قانونی خود پایبند بود و هرگز در پی تجاوز از این حدود و اختیارات نبود.

این رفتار و درخواست فراقانونی شاعر - گذشته از اعتقاد راسخ او به پادشاه - ناشی از بی سر و سامانی اوضاع ایران و به بن‌بست رسیدن کوشش‌های آزادیخواهان بود. مشروطه خواهان نه در مجلس شورای ملی یاری به سامان کردن امور را می‌دیدند و نه در دولت‌های مستعجل، پس دست به دامن پادشاه مشروطه زدند و او را به اقدام مقتدرانه دعوت کردند.

شاعر در سال ۱۲۹۵ش در غزل «راه عمل» احمدشاه را به «عزم، همت و قلب قوی» و اگر لازم باشد به «دیوانگی» فرا می‌خواند. در قصیده‌ی «ای ملک» هم به سال ۱۲۹۶ش او را به جنبش و کوشش مقتدرانه فرا می‌خواند. حتی او را از وقوع یک انقلاب قریب الوقوع بیم می‌دهد.

با همت و با عزم قوی ملک نگهدار      کز دغدغه و سستی کاری نگشاید  
با عقل مردد نتوان رست ز غوغا      این جاست که دیوانگی نیز بیاید

ملک ایران سر به سر در انقلاب است ای ملک

کشور جمشید و افریدون خراب است ای ملک

آتشی در پنبه پنهانست این دانیم ما

خاطر ما زین سبب در التهاب است ای ملک

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۳۰۷/۱ و ۳۱۱-۳۱۰)

بهار هیچ گاه آرزوهای خود را در شخصیت احمدشاه محقق ندید. او در قصیده‌ی «شه نادان» به سال ۱۲۹۶ و در مثنوی «کارنامه زندان / ۱۲۸۶ش» در حالی که کاملاً از اقتدار پادشاه ناامید است، او را به خاطر بی توجهی به اوضاع نابامان کشور ملامت می‌کند.

این چنین بود احمد قاجار      شاه مشروطه بود و کم آزار

دل شه بود خوش به سیم و زرش      وز رعیت نداشت دل خبرش

ب ( ایجاد زمینه‌های پیشرفت و آبادانی در اقتصاد و صنعت: آبادانی ایران و پیشرفت های اقتصادی و صنعتی آرزوی دیرین کوشندگان ایرانی است. در دوره‌ی مشروطه این مسأله خواست مشترک و هدف عالی و غایی همه‌ی شاعران و کوشندگان سیاسی دیگر بود.

شاعر جا به جا از عقب ماندگی های ایران سخن می‌گوید و پادشاه را به ایجاد زمینه‌های پیشرفت فرا می‌خواند. او در قصیده‌ی «تاج گذاری» به سال ۱۲۹۱ش ضمن ستایش احمدشاه، شخصیت دلخواه خود را از پادشاه آینده ترسیم می‌کند. هر چند تازگی های اندیشه‌ی سیاسی مشروطه در این قصیده جز یکی - دو مورد دیده نمی‌شود اما انتظارت بهار را از شاه مشروطه نشان

می‌دهد. او در مسقط «اعلان جنگ» به سال ۱۲۹۲ ش هم لزوم توسعه اقتصادی - صنعتی ایران را به شاه یادآوری می‌کند.

تو ایران را جوان سازی، وطن را گلستان سازی  
به فر خود عیان سازی بسی راز نهانی را  
تو علم آری درین کشور، تو بریندی زغفلت در  
تو بگشایی به مردم سر، کنون آسمانی را  
کجا صنعتگری بوده، ره ملک تو بیموده  
ادیبان بر تو بگشوده زبان مدح خوانی را

ملک ازو گردد معمورتر از باغ بهشت  
خاک ازو گردد آبادتر از خاک فرنگ  
تا اجانب را با هم سر کین است و نقار  
باید این شاه به اصلاح وطن بندد کار  
چاره ی خستگی ملک کند زین دو سه چار  
صنعت و علم و تجارت، شرف و مجد و وقار  
راه آهن که ازو ملک شود با مقدار  
عدل و دانش که ازو خاک شود سنگین سنگ

در اشعار بالا و در اشعار دیگر، شاعر دغدغهی خود را نشان می‌دهد. او در فکر احداث راه آهن و استخراج معادن و افزایش صادرات و خودکفایی در کالاهای مصرفی است. بدون شک او الگویی غربی یا حداقل الگویی شرقی مثل ژاپن و روسیه و... را در ذهن خود دارد. در یک مثنوی دیگر ضمن ستایش رضاشاه با تمام جزئیات این مسائل را مطرح می‌کند.

از خود ایران ملکی تازه خواست	تازه گر از وی شود ایران، رواست
کارکنان کشف معادن کنند	کوه کنان کوه ز جا بر کنند
خاک وطن جمله زراعت شود	کار وطن، جهد و قناعت شود
کشف شود در قطعات شمال	زرّ و مس و آهن و نفت و زغال
اهل وطن سرخوش و اعدا ذلیل	صادر ما وافر و وارد قلیل

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۲ / ۱۸۱ - ۱۷۷)

ج ( برقراری امنیت و حفظ استقلال کشور: امنیت و استقلال دو مفهوم اساسی در شعر این دوره است. یکی از اهداف مشروطه خواهان، چه دین مداران و چه لیبرال ها، حفظ ایران و منافع آن از دستبرد بیگانگان و ایجاد امنیت فراگیر در داخل کشور بود. این دو مقوله که دو کارکرد عمده ی حکومت هاست، بازتاب گسترده ای در شعر این دوره دارد. بخصوص حفظ استقلال سیاسی ایران را از مهمترین وظایف حکومت مشروطه می دانند. اما بهار در بیشتر موارد این مسائل را از پادشاه مشروطه طلب می کند و بود و نبود آن را نتیجه ی عملکرد پادشاه می داند. چنانکه در ستایش مظفردالدین شاه و محمدعلی شاه، امنیت را برقرار و ناامنی و شرارت را منکوب و زمین گیر می داند.

آن پادشاه راد که ایران به عهد او	در مهد امن خفته و در بستر امان
به عهد هیچ شه ایران نبوده مهد امان	نبوده بی شرر و شور مملکت یک دم
کنون به دولت شه یکم قدم به ایران نه	که بر ندارد آشوب و شر قدم ز قدم

(بهار، توس، ج ۱ / ۶۴ و ۶۷)

شاعر در یک مثنوی، ضمن بیان اصلاحات مورد نظرش، بحث استقلال و امنیت ایران و سیاست دفاعی مورد نظرش را طرح می کند. او در این طرح حتی از حمله ی پیشگیرانه علیه دشمن حرف می زند.

دفع اجانب را جدی شویم	لازم اگر شد متعدی شویم
قصد تعدی و تجاوز به خصم	شرط بود گاه تارز به خصم



### دولت و ملت در اندیشه‌ی سیاسی بهار

دو واژه‌ی «ملت و دولت در اندیشه‌ی بهار معنای ثابتی پیدا نکرده، در دو معنی متفاوت به کار رفته است. واژه‌ی «دولت» گاهی به معنی حکومت (مجموعه‌ی شاه و هیأت وزیران) و گاهی به معنی هیأت دولت - که منتخب مجلس شورای ملی است - به کار رفته، در اغلب موارد هم مفهوم اول را اراده کرده است. «ملت» هم گاهی به معنی پیروان شریعت و گاهی به معنی مردم یک واحد جغرافیایی و سیاسی به کار رفته است. «ملت» در اندیشه‌ی سیاسی شاعر، رکن دیگر حکومت است. او مجلس را محل ظهور و بروز قدرت ملت و فوق دیگری قوای حکومت می‌داند.

نخستین تصویری که بهار از حکومت مشروطه در آثار خود ارائه کرده است، نوعی اندیشه‌ی «دولت - ملت» در آن هویدا است. «ملت» به عنوان یک واحد ملی و «دولت» به عنوان یک واحد سیاسی می‌توانند به هماهنگی و اتحاد برسند. در یکی از نخستین شعرهای سیاسی خود به سال ۱۲۸۴ش به نام «عدل مظفر» این اندیشه را پرورده است.

مجلسی آراست کاندرو ز همه ملک  
انجمن آیند بخردان هنرور  
خواست به هم اتحاد دولت و ملت  
تا بنمایند خیر ملک وی از شر ...  
یک به دگر کارها همی بگشاید  
گر نشکاید یکی ز یاری دیگر  
(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱ / ۲۷)

بهار از اتحاد دولت و ملت حمایت می‌کند. او این اتحاد را مایه‌ی اقتدار دولت و آبادانی کشور و آسایش خلق می‌داند. در این اتحاد، ملت و حق حاکمیت آن‌ها به رسمیت شناخته می‌شود و حق اشتراک در قدرت سیاسی دولت را پیدا می‌کنند. این اندیشه در اوایل مشروطه‌خواهی هنوز در ذهن شاعر درونی نشده و آثار ناپختگی این اندیشه کاملاً هویدا است. او برای سنجیدن و تنظیم رابطه‌ی این دو واحد متمایز و در عین حال همگرا در اندیشه‌ی سیاسی جدید، معیاری را ارائه می‌دهد و آن «قانون» است که این رابطه را تنظیم و تقویت می‌کند. او در ادامه‌ی قصیده‌ی عدل مظفر، ارتباط عدالت و قانون را با دولت و ملت چنین بیان می‌کند.

دولت و دین هر دو توأمند و لیکن  
 مادر باید که پرورد پسر خویش  
 این دو پسر راست عدل و قانون، مادر  
 قانون باید که ملک یابد زیور  
 سر بفرزاد همی به برج دو پیکر  
 ملکی کاو راست عدل و قانون در دست  
 (بهار، ۱۳۵۴، ج ۱ / ۲۷)

اگر به همین چند بیت توجه کنیم، تازگی و ناپختگی اندیشه‌ی «دولت - ملت» را می‌بینیم. بهار که از اتحاد «دولت - ملت» حرف می‌زند، در بیت دوم از «دولت و دین» صحبت می‌کند؛ به عبارت دیگر بهار واژه‌ی «دین» را در کنار واژه‌ی «دولت» به کار می‌برد.

که به ظاهر اشاره به حدیث «الْمُلْكُ وَاللِّدِينُ تَوَامِلٌ» منسوب به آخرین فرستاده‌ی خدا - که درود خدا بر او باد - است. در هر حال ذهن بهار در بیان یک اندیشه‌ی نو، متوجه اندیشه‌ی سنتی با رویکردی دینی شده است. و این مورد از دو حال خارج نیست؛ یا شاعر خواسته است، اندیشه‌ی جدید را در دستگاه تفکر دینی غالب جامعه‌ی آشناسازی و توجیه کند. یا هنوز درک درست و ثابتی از این اندیشه‌ی نو در ذهن شاعر وجود ندارد. در حالی که در اندیشه‌ی جدید، ملت، مردمی هستند که در یک واحد جغرافیایی بدون تمایز زبانی، دینی و نژادی با حق حاکمیت مشخص زیست می‌کنند. با توجه به ابیات بالا، شاعر تحقق اتحاد ملت - دولت و توفیق آن را بسته به حاکمیت قانون و عدالت می‌داند.

در اینجا لازم میدانم، چکیده‌ی دیدگاه ماشاءالله آجودانی - پژوهشگر در ادبیات مشروطه - را درباره‌ی واژه‌ی «ملت» بیان کنم. او معتقد است، پیش از مشروطه واژه‌ی «ملت» بیشتر در معنی «دین و پیروان دین» به کار می‌رفت. و به ندرت در آثار کوشندگان عرف گرایان مثل میرزا ملکم خان، آقاخان کرمانی و... در معنی جدیدش به کار می‌رفت. اما پس از مشروطه و به خصوص از آغاز حکومت پهلوی واژه‌ی «ملت» در معنی جدیدش و معادل واژه‌ی (nation) به کار رفت که عبارت بود از مجموعه‌ی افراد یا مردمی که در یک واحد جغرافیایی با هر زبان و نژادی، در یک حاکمیت سیاسی زیست می‌کنند. البته ایشان معتقدند، نگرش عرفی و اندیشه‌های ملی‌گرایی

برخی از نخبگان آن دوره در تحول معنایی این واژه نقش اساسی داشت. (آجودانی، ۱۳۸۳، ۱۸۹-۱۶۵)

بهار که طرفدار یک حکومت دموکراتیک در قالب قانون اساسی مشروطه است، مجلس را در رأس هرم تصمیم‌گیری و نظارت می‌داند و معتقد است، ارکان دیگر حکومت یعنی دولت و شاه باید در یک تعامل و هماهنگی سازنده با مجلس اداره شود. او در یکی از مقالات نو بهار خطاب به سردار سپه - وزیر جنگ - اهمیت مجلس را یادآوری می‌کند؛ «بالاخره ما امید داریم، وزیر جنگ بدانند که در ایران قوه‌ای فوق قوای ملت و مرکزی قویتر و صالح‌تر از مجلس شورای ملی وجود نداشته و یک وزیر هر قدر قوی و صالح باشد، باید با مجلس کار کرده و از مجرای همکاری با مجلس هر فکر که دارد و هر خدمتی که در نظر گرفته، به موقع اجرا بگذارد.» (بهار، ۱۳۷۱، ج ۱ / ۲۲۷)

او در سال ۱۳۰۴ در قصیده‌ی «دین و دولت» هم، ضمن تبریک گفتن تاج‌گذاری رضاشاه، اهمیت مجلس را به او یادآوری می‌کند و تعادل و همکاری آن دو را عامل روان شدن کارها و کوتاه شدن دست بیگانگان از کشور می‌داند.

خصم تعلق کند، بلکه تعادل کند چون که تعادل کند پادشاه و پارلمان شد چو یکی زین دو سست، نیست تعادل درست کار ترازو نخست شد به دو کفه روان (بهار، ۱۳۸۰، ج ۱ / ۳۹۲)

انتظارات بهار از مجلس برآورده نشد. مجلس هر روز بیشتر از روز قبل کارکرد اصلی خود را فراموش کرد و استقلال خود را از دست داد. به تدریج ارتجاعیون، اشراف و زمینداران در مجلس هم نفوذ کردند و آن را بیش از پیش در خدمت منافع خود گرفتند. نمایندگان هم آلت دست بیگانه و خودی شدند و منافع خود را بر منافع ملی ترجیح دادند.

از طرف دیگر، دولت به عنوان واحد سیاسی مستقل در اندیشه‌ی شاعر، به نوعی منکوب شده است. دلیل این کار، آن است که در چند سال آغازین حکومت مشروطه (از سال ۱۳۰۰ - ۱۲۸۵ش) دولت‌ها قوام و دوام چندانی نداشتند و شاعر به این دولت‌های مستعجل چندان امیدی

نداشت و اگر اصلاح امور و تغییرات در اوضاع جامعه را می‌خواست، بیش از همه دست به دامن پادشاه می‌شد.

دیدگاه‌های دیگری در مورد اندیشه‌ی «دولت-ملت» از متفکران دیگر مطرح شده است که قابل مقایسه با اندیشه‌ی بهار است. سید عبدالعظیم عماد العلماء خلخالی در رساله‌ی «بیان معنی سلطنت مشروطه و فوائدها» می‌گوید: «...پس نشاید و نباید دولت و ملت بر ضد یکدیگر تصرفات خود سرانه در مملکت بنمایند چه این مخالفت، قدرت دولت و قوت ملت را از میانه برده هر دو را به خاک مذکت می‌نشانند و مملکت را نامزد اغیار می‌نماید. لازم است هر دو متفق القول و متحدالفعل باشند تا ترقیات آن‌ها صورت پذیرد.» (خلخالی، ۱۳۷۴، ۱۷۱) نیز رک (آجودانی، ۱۳۸۲، ۴۴-۴۲)

### اصول اساسی حکومت مشروطه در اندیشه‌ی سیاسی بهار

بهار، قانون، عدالت و آزادی را به عنوان اصول اساسی حکومت مشروطه معرفی می‌کند. به عبارت دیگر پایه‌ی اندیشه‌ی مشروطه‌خواهی او این سه عامل مهم همراه با سه رکن گفته شده، است. او در اشعار خود می‌خواهد این اصول اساسی را تبلیغ و تبیین کند. این سه اصل در کنار هم در اندیشه‌ی شاعر از یک نظام خاص پیروی می‌کند و مثل حلقه‌های زنجیر به هم مرتبط هستند و هر یک از آن‌ها علت و معلول اصل دیگری است. قبلاً گفتیم که «قانون» تنظیم‌کننده‌ی روابط ارکان سه‌گانه‌ی حکومت مشروطه، یعنی شاه، دولت و مجلس است؛ از طرف دیگر «قانون» منشأ و پشتوانه‌ی آزادی است؛ آزادی در معنای آزادی‌های مدنی و استقلال. او همچنین قانون را ابزار اقتدار حکومت و پیشرفت و آبادانی کشور و در کنار عدالت مایه‌ی قدرت و پرورش دولت می‌داند.

گفتم که مگر به نیروی قانون آزادی را به تخت بنشانم  
ار جو کاز این بنای فرخ قانون ملک بماند همیشه خرم و آباد  
ملک را چنگیز خود نز طالع میمون گرفت کز ره یاسا گرفت، از ره قانون گرفت  
(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱ / ۱۲۸، ۲۶، ۱۲۱)

«قانون» در اندیشه‌ی سیاسی بهار چنان جایگاهی دارد که حکومت مشروطه را «حکومت قانون» و تدوین قانون اساسی را پایان خودکامگی و آغاز آبادانی و پیشرفت ایران می‌داند.  
گفتیم: قانون، منشأ و پشتوانه‌ی آزادی است. آزادی در دیوان بهار دو مفهوم گسترده دارد. مفهوم نزدیک و عام آن آزادی‌های مدنی مانند آزادی قلم، بیان، فکر، احزاب و... است و مفهوم دیگر آزادی، استقلال، هویت و منافع ملی است.

بهار در سراسر دیوان خود ستایش‌گر آزادی است و تحت تأثیر افکار روشنگران عصر بیداری و برخی علمای مشروطه‌خواه، قرائتی دینی از برخی مفاهیم جدید از جمله آزادی ارائه می‌دهد. آن‌ها معتقد بودند که اصول فرهنگ و تمدن جدید که غربی‌ها صاحب آن هستند، همگی در منابع اسلامی مثل قرآن، سنت و حدیث وجود دارد و برخی با افراط در این اندیشه می‌گفتند: عثمانی‌ها و اروپایی‌ها قوانین خود را از قرآن و سنت استخراج کرده‌اند. آنها علت عقب ماندگی مسلمانان را، مهجور ماندن قرآن می‌دانستند. بهار هم با چنین نگرشی، سعی می‌کند برای اصولی مثل آزادی و قانون، آبخورهایی ملی و دینی پیدا کند.

کوروش آیین‌های نیک آورد در کشور پدید  
مایه‌ی آزادی دوران ما  
شویه‌ی قانون‌گذاری او به عالم گسترید  
جمله نهفته به قرآن ما  
پامال نمودند و زدودند و ستردند  
آزادی ایران و مسلمانی ایران

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱ / ۳۳۹، ۱۲۱ و ج ۲ / ۱۶۹)

البته اینجا آزادی در معنی استقلال به کار رفته است. بهار در این اندیشه «قرآن» را به عنوان میثاق مسلمانان معرفی می‌کند و آزادی و استقلال ملل مسلمان را در گرو چنگ زدن و عمل کردن به قوانین آن می‌داند.

«آزادی» در مفهوم آزادی های مدنی، در اندیشه ی بهار، بیشتر با قرائت لیبرال دموکراسی سازگار است. هر چند بهار و دیگر کوشندگان این عصر خواسته‌اند، رنگ و بوی دینی و اسلامی به آن ببخشند اما این کوشش هرگز توفیقی نیافته است. آشکارترین تعریفی که او در دیوان خود ارائه می‌دهد، چنین است.

آزادی ماست اصل آبادی ما	این است نتیجه ی خدادادی ما
آزاد بزی ولی نگر تا نشود	آزادی تو رهن آزادی ما

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۲ / ۵۱۰)

مفهوم آزادی در ابیات بهار را با تعریف علامه دهخدا مقایسه کنید؛ «آزادی، رفتار نمودن انسان است در تمام امور مشروعه‌ی خود به دلخواه ... سر حد این رفتار دلخواه، تنها آزادی دیگران است.

یعنی سر حد این آزادی تا آنجا منبسط می‌شود که به آزادی دیگران صدمه‌ای نرساند، حدود آزادی هر فرد هیأت، دیوار حق آزادی فرد دیگر است.» (دهخدا، ۱۳۶۴ / ۶۱) نظر بهار و دهخدا را با دیدگاه شیخ اسماعیل محلاتی از عالمان دینی مشروطه خواه می‌توان مقایسه کرد (محلاتی، ۱۳۷۴، ۱۹۷)

اصل سوم اندیشه‌ی مشروطه‌خواهی بهار، عدالت است. این اصل هم در دیوان شاعر بسامد بالایی دارد. او به همان سیزانی که شیفته‌ی آزادی و قانون است، شیفته‌ی عدالت هم است. عدالت به عنوان نخستین ثمره‌ی جنبش مشروطه خواهی مردم ایران، یکی از مضمون‌های اصلی شعر مشروطه و به ویژه شعر بهار است.

شاعر در دیوان سترگ خود، هیچگاه نتوانسته است، قرائتی جدید و روشن از عدالت ارائه دهد. بدون شک این تصویر نو و روشن از عدالت در ذهن او هم وجود نداشت. اگر بهار در مواردی مثل قانون، آزادی، دولت و ملت مفاهیم جدید را همراه با مفاهیم سنتی می‌آورد، در بیان

عدالت کاملاً سنتی است. عدالتی که بهار خواهان آن است و قرائتی که از آن دارد، با قرائت شاعران و فیلسوفان قدیم، از فردوسی گرفته تا سعدی، حافظ، جامی و دیگران هیچ تفاوتی ندارد. در این قرائت، عدل و داد در مقابل ظلم قرار می‌گیرد و هر یک به تبع دیگری تعریف می‌شود. در این تفکر، عدالت رفع فیزیکی ستم و مایه‌ی پایداری و آبادانی ملک است. در ابیات زیر به تعریف سنتی و زبان کهن متناسب با آن توجه کنید.

دشت و دیار از ز ظلم و جور تهی گشت  
ملک بماند همیشه خرم و آباد  
ملک یکی خانه‌ای ست بنیادش عدل  
خانه نباید اگر نباشد بنیاد  
(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱/۱۵)

عدالت در اندیشه‌ی بهار، بنیان و اساس پیشرفت کشور است. او به عنوان یک مشروطه‌خواه به جای اینکه برقراری عدالت را از وظایف مجلس و دولت مشروطه بدانند، از پادشاه مشروطه، برقراری آن را طلب می‌کند. و مانند اسلاف خود، عدالت را نتیجه‌ی رفتار و عملکرد پادشاه می‌داند.

دیری نماند تا شود از عدل این ملک  
طومار ظلم و دفتر بیداد منظوی  
شاه کجا سوی عدل و داد گراید  
باز گراید بدو عنایت داور  
(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱/۱۰۵، ۸۲)

آنچه درباره‌ی قانون، آزادی و عدالت گفتیم، نشان می‌دهد که بهار در روند توسعه و پیشرفت، توسعه‌ی سیاسی - فرهنگی را مقدمه‌ی توسعه‌ی اقتصادی می‌داند. او آزادی‌های مدنی را هم زیربنای اصل آبادانی و پیشرفت اقتصادی - صنعتی می‌خواند و تحقق آبادانی و امنیت را به تحقق عدالت وابسته می‌بیند.

### عوامل شکست حکومت مشروطه از دیدگاه بهار

**الف) اختلافات داخلی مشروطه‌خواهان:** بهار این اختلافات را پس از پیروزی، یکی از عوامل اصلی انحراف مشروطه می‌داند. حزب بازی و فرقه‌سازی و نقشه‌های دیگر مشروطه‌خواهان، از جمله ساقط کردن دولت‌ها را برای کسب قدرت، عامل اساسی نابسامانی اوضاع و قانون‌شکنی

کارگزاران مشروطه را عامل چیرگی ارتجاعیون بر ارکان قدرت می خواند. او در نهایت نفرت از عملکرد مشروطه خواهان، خود و همفکرانش را هم عامل نابسامانی اوضاع معرفی می کند.

چشمهاتان روشن ای مشروطه خواهان قدیم  
هی به ضد یکدگر هنگامه و غوغا کنید...  
چون که ننهادید بر قانون و بر خویش احترام  
مستبدین از شما یک یک کشیدند انتقام

وزرا باز نهادند ز کف کار وطن  
و کلا مهر نهادند به کام و به دهن  
علما شبهه نمودند و فتادند به ظن  
چیره شد کشور ایران را انبوه فتن

هیچ دانی که چه کردیم به مادر من و تو؟  
یا چه کردیم به هم، جان برادر من و تو؟  
مستبد گشتم و تو بساز مساوات شدی  
یا که من صاحب ثروت شده تولات شدی

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱ / ۲۹۵، ۲۲۸، ۴۰۵)

ب) **توطئه ی انگلیس و عوامل داخلی آن:** نکته ی جالبی که بهار در علت یابی حوادث مهم تاریخی مثل شکل گیری و سقوط مشروطه، کودتای ۱۲۹۹ش و جمهوری رضاشاه به آن اشاره می کند، دخالت انگلیس در این گونه حوادث است. هر چند او این نکته را در مورد علل شکل گیری و سقوط مشروطه بسیار دیر مطرح کرده است، اما بیگانه ستیزی شاعر به خصوص دشمنی او با روس و انگلیس می تواند دلیل پوشیده ی چنین اندیشه ای باشد. بهار در هر مورد هم که دچار تناقض شده باشد، در مبارزه علیه استعمار روس و انگلیس هرگز کوتاه نیامده و دچار تناقض نشده است. (ر. ک. فلاح، ۱۳۸۴ و ۱۳۸۳ / ۲۱۱-۱۷۹) او در قصیده ی «صفحه ای از تاریخ»



به سال ۱۳۲۰ش نقش انگلیس را در شکل‌گیری مشروطه و به توپ بستن مجلس، به صورت مفصل تحلیل می‌کند.

روناه پیر (انگلیس) گشت ز دربار ناامید	تدبیر شاه پیر و ولیعهد شتاب کرد
افکند انقلابی و مشروطه را به ملک	درمان ناتوانی و داروی خواب کرد
وان گه چو دید مجلسی ملی است مرد	با روس در خرابی مجلس شتاب کرد

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱ / ۶۴۳ - ۶۴۲)

در مثنوی «کارنامه‌ی زندان» هم به سال ۱۳۱۲ش با انتقاد از احمدشاه نقش انگلیس را در ساقط کردن قاجار و شکست مشروطه این‌گونه بیان می‌کند.

روز می‌جست خصم فرزانه (انگلیس)	تا کند بازی در این خانه
دید چون خلق را ز شاه بری	بازی کرد بهر شاه بری
مات شد شاه ما در اول دست	و آن پیاده به جای شاه نشست

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱ / ۱۱۸)

بهار که روزی (سال ۱۲۹۳ش) با لحنی حماسی و از سر اراده و اقتدار، شعار «یا مرگ یا تجدّد و اصلاح» سر می‌داد (بهار، ۱۳۵۴، ج ۱، صص ۲۸۵ - ۲۸۴)، اکنون در کمال ناامیدی و درماندگی، تحولات ایران را خارج از اراده و اختیار ایرانیان می‌داند و بازی گردان این صحنه را در جایی دیگر می‌بیند. اینجا آخرین ایستگاه قطار اصلاح‌طلبی اوست.

اصلاح آشیانه به دست من و تو نیست	توفیر آب و دانه به دست من و تو نیست
گر کارها به وفق مرادت نشد مرنج	چون اختیار خانه به دست من و تو نیست
خامش نشین که تعبیه‌ی نظم این جهان	از حکمت است یا نه، به دست من و تو نیست

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۲ / ۳۹۳)

ج) توسعه نیافتگی در بعد فرهنگی: یکی از موارد دیگری که بهار روی آن تاکید می‌کند و آن را از علل و عوامل عقب‌افتادگی ایران و شکست جریان اصلاح طلبی مردم ایران معرفی می‌کند، ناآگاهی و بی‌سوادی توده‌ی مردم ایران و عدم تحقق اصلاحات مورد نظر او در نهادهای

مدنی مثل مدارس، کتب درسی و... است. او از شیوهی کهنه‌ی تدریس در مدارس ایران انتقاد می‌کند. از طرف دیگر او درک عوامانه از دین، اختلافات دینی مثل مسأله‌ی شیعه و سنی، خرافه‌پرستی و عوام زدگی توده‌ی مردم ایران را از علل و عوامل مهم عدم تحقق اصلاحات و شکست مشروطه‌ی ایران می‌داند. (ر.ک. ۱۳۸۰، ج ۱ / ۲۷۳، ۲۸۱، ۳۲۹، ۴۰۶ - ۴۰۵)

او با آگاهی از این کاستی‌ها، اتحاد اسلامی را به پیروی از اسلاف خود تبلیغ می‌کند و آن را مایه‌ی پیشرفت و توسعه‌ی کشورهای اسلامی می‌خواند و لزوم تأسیس مدارس به سبک جدید را یادآوری می‌کند. (ر.ک. ۱۳۸۰، ج ۱ / ۲۷۶، ج ۲، ۱۶۸)

#### اقتدارگرایی در اندیشه‌ی سیاسی بهار

پس از پیروزی انقلاب مشروطه، حوادث ریز و درشت سیاسی، فرصت هر گونه اقدام و عمل را از مشروطه‌خواهان گرفت؛ انحلال و ضعیف شدن مجالس روی کار آمدن دولتهای ناکارآمد و زودگذر، بی توجهی پادشاه به اصلاح امور، مشروطه‌خواهان را هر چه بیشتر از اصلاحات مورد نظرشان ناامید کرد. به این ترتیب از اوایل دهه‌ی آخر قرن سیزدهم، نوعی فردگرایی و اقتدارگرایی در اندیشه‌ی سیاسی فعالان آن زمان شکل گرفت. کوشندگان این دوره، تنها راه نجات ایران را از آشفتگی و بی سر و سامانی، تشکیل یک حکومت مقتدر مرکزی می‌دانستند. آنها با داشتن الگوهای بومی مثل نادرشاه افشار و الگوهای غیر بومی مثل پطر کبیر در روسیه؛ بیسمارک در آلمان و ریکادو در ژاپن در پی تشکیل یک دولت ملی و مقتدر مرکزی برآمدند. آنها حکومت مورد نظر خود را حکومت نخبگان و آگاهان می‌دانستند و آن را «استبداد منور» یا «حکومت مشت و عدالت» می‌نامیدند که بر سه اصل «قانون، فضیلت و جرأت» استوار بود. (بهنام، ۱۳۸۲ / ۱۰۳ - ۱۰۰)

نخستین رگه‌های این تفکر در شعر بهار در قصیده‌ی «پیشگویی» به سال ۱۲۹۳ش دیده می‌شود. او در این قصیده در انتظار ظهور مردی مقتدر و اصلاح‌گراست.

بهارا! بهل تا گیاهی بر آید	درختی ز ابر سیاهی برآید
وطن چاهسار است و بند عزیزان	بمان تا عزیزی ز چاهی برآید

برون آید از آستین دست قدرت  
ز دست کس ار هیچ ناید صوابی  
طبیعت هم از اشتباهی برآید  
مگر از گناهی بلایی بخیزد  
بهل تا ز دستی گناهی برآید  
مگر از بلایی رفاهی برآید  
(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱ / ۲۸۳)

بهار در آغاز ظهور این اندیشه، بیشتر متمایل به اقدام مقتدرانه‌ی احمدشاه بود اما خیلی زود متوجه شد که شاه نه تنها در این راه کمکی به آنها نمی‌کند، بلکه مانعی بر سر راه تشکیل چنین دولتی است. (بهار، ۱۳۷۱، ج ۲ / ۱۰۰، ۲۷، ۶) او چنان در تشکیل دولت مقتدر مرکزی مصمم بود که از طرح پیشنهادی برخی از دوستان وثوق‌الدوله برای کنار گذاشتن شاه در دوره نخست وزیریش (۱۳۳۱ - ۱۳۳۴ق) حمایت کرده، آن را مایه‌ی بسامان شدن امور و عامل باز دارنده در مقابل حوادث دانسته است. (بهار، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۳۷) اما وثوق این کار را قانونی ندانسته بود. تلاش بهار و دوستانش در حزب دموکرات برای کسب اکثریت در مجلس چهارم (سال ۱۳۳۵ق) و تشکیل این دولت، چاره‌اندیشی دیگری بود که شکست خورد. (بهار، ۱۳۷۹، ج ۱ / ۱۱۶)

گذشته از موارد گفته شده، اندیشه‌ی اقتدارگرایی بهار را می‌توان در سه محور مشخص و منسجم بررسی کرد.

#### الف) جنبش‌های ایالتی - ملی:

پس از سال ۱۲۹۵ش در اثر ضعف و ناکارآمدی دولت مرکزی و نابسامانی اقتصادی و سیاسی، در برخی از ایالت‌ها جنبش‌هایی شکل گرفت. این جنبش‌ها اغلب به قصد ساقط کردن دولت مرکزی و تشکیل یک دولت ملی به قولی دیگر، اعلام استقلال در ایالت مورد نظر تشکیل می‌شد؛ از جمله جنبش جنگل، جنبش آذربایجان و جنبش خراسان.

جنبش جنگل: این جنبش هیچ‌گاه از طرف شاعران مشروطه‌خواه با استقبال مواجه نشد و کسی در حمایت از آن شعری نسرود حتی بهار سرکوب شدن جنبش را به وسیله‌ی قوای دولتی در قصیده‌ی «جنگلی» به سال ۱۲۹۸ش به وثوق‌الدوله تبریک گفت و او را به خاطر این اقدام ستود.

جنبش خراسان: بهار در دیوان خود، جز یک مورد، به جنبش خراسان اشاره نکرده است. او در این چند بیت به مردم خراسان حق می‌دهد که با خون پاک و عرق کیانی، علیه ستم مرکزبان بخروشد.

شخصیم گفت: کز چه خراسان برداشت سر به طغیان دانی؟ ...  
نخروشد از چه خراسان با خون پاک و عرق کیانی؟  
(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱ / ۳۵۰)

واقعیت این است که بهار در این سالها (بعد از ۱۲۹۵ش) از آشفتگی اوضاع ایران و بی‌سرو سامانی کارگزاران حکومتی ناراحت بود. در این بین در سال ۱۲۹۹ش مدتها قبل از ماجرای کودتا در خراسان با کلنل پسیان ملاقات کرد. به نظر می‌رسد او پاسخ پرسش «چه باید کرد؟» را در این ملاقات پیدا کرد. ماجرا را از زبان خود بهار نقل می‌کنیم. «اوقاتی که مأمور خراسان شده بود، (مراد کلنل پسیان) بوسیله‌ی آقا شیخ حسین تهرانی ... ملاقات مرا خواست و من روزی نهار در خانه‌ی آقای تهرانی با او بسر بردیم... آن روز با کلنل از تهیه‌ی قوه‌ای در خراسان و ایجاد هسته‌ی جمعیت نظامی و ملی سخن راندیم. او را در این معنی تشویق کردیم. او هم سرش برای این کارها درد می‌کرد...» (بهار، ۱۳۸۰، ج ۱ / ۳۳۷)

پس بدون شک بهار با چنین حرکتی موافق بود و حتی با توجه به اعتراف خود او، می‌توان گفت که نطفه‌ی اولیه‌ی این حرکت در آن ملاقات و با پیشنهاد بهار و دوستانش شکل گرفته است. بهار که ماجرای این جنبش را در تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران توضیح می‌دهد، پس از یادآوری شایستگی‌های کلنل و عوامل سرکوب او، از آمال کلنل پسیان حرف می‌زند. او با استناد به سند تلگرافی پسیان به مازور محمود خان نودری معتقد است، پسیان قصد بدست گرفتن زمام امور کشور و اصلاح آن را نداشت بلکه در صدد کسب استقلال برای خراسان بود و این اقدام پسیان را با اقدام میرزا کوچک خان جنگلی مقایسه می‌کند و می‌گوید پسیان هم می‌خواست، «جمهوری خراسان» را اعلام کند. (بهار، ۱۳۷۹، ج ۱ / ۱۵۹ - ۱۵۸) موضع بهار در زمان وقوع نهضت چیزی است که قبلاً توضیح داده شد و آنچه از سند تلگراف پسیان دریافت می‌کند، تحلیلی است که بعدها به آن رسیده است.

جنبش آذربایجان: بهار با خاطره‌ی خوشی که از دلآوری های سردار ملی و سالار ملی آذربایجان داشت، بدون شک خیابانی را خلف صدق آن دلاوران و جنبش او را مانند جنبش ستار خان، ملی و رهایی‌بخش می‌دانست. او با سرودن ترجیع‌بند بلند بالای «خیابانی مظلوم» با بیت ترجیع «گر خون خیابانی مظلوم بجوشد / سرتاسر ایران کفن سرخ پیوشد» در سال ۱۲۹۹ش ارادت و حمایت بی دریغ خود را از این جنبش اعلام کرد. او در این شعر، خیابانی را شهید راه آزادی و نوجوهی و سمبل آزادی ایران و رهبر تجدیدطلبان نامیده است که به دست عوامل ارتجاع و دشمنان وطن شهید شد.

در دست کسانی است نگهبانی ایران	کاصرار نمودند به ویرانی ایران ...
کشتند بزرگان را و ابقا نمودند	بر شیخ حسین و به خیابانی ایران ...
در سایه‌ی قانون سر قانون طلبان را	از تن بیریدند و نکردند تحاشی ...
دژخیم خیابانی از این قسم به تبریز	وارد شد و شد حمله‌ور صاحب خانه ...
از کینه شبانگاه تجدید طلبان را	کشتند و تو گویی عملی نادره کردند ...

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱ / ۳۳۹-۳۳۷)

چهرزاد بهار هم توضیح مفصلی به این ترجیع‌بند نوشته و به موضع جانبدارانه‌ی پدرش از این جنبش مهر تایید زده است. در قسمتی از این توضیح می‌گوید: «... آزادیخواهان تهران او (خیابانی) را فردی مصلح و دموکرات می‌پنداشتند. عده‌ای هم - که از آن جمله زمامداران وقت بودند - وی را مسبب تجزیه آذربایجان از پیکره‌ی ایران می‌شمردند. مرحوم بهار در آن زمان جزء دسته‌ی اول بود و فقدان او را لطمه به آزادی و آزادیخواهی می‌دانست...» (بهار، ۱۳۸۰، ج ۱ / ۳۳۷)

لازم به یادآوری است که مبارزان و اصلاح طلبان آن زمان هم جنبش خراسان و هم آذربایجان را آزادی خواهانه و رهایی‌بخش می‌دانستند. در حالی که زمامداران و طبقات حاکم وابسته به ارکان قدرت این جنبش‌ها را تجزیه‌طلبانه وانمود می‌کردند تا سرکوب جنبش‌ها آسان و توجیه‌پذیر باشد.

در دهه‌های اخیر هم عده‌ای از محققان، با استناد به سخن بهار در تاریخ احزاب سیاسی ایران - که می‌گوید: «نه به جنگلی‌ها عقیده داشته‌ام نه با خیابانی همراه و هم سلیقه بوده‌ام و نه با قیام کلنل

محمد تقی خان پسیان به آن طریق موافقت داشته‌ام. (بهار، ۱۳۷۹، ج ۱ / ط) - کوشیده‌اند، این جنبش‌ها را تجزیه‌طلبانه و موضع بهار را مخالف وانمود کنند. در حالی که همه می‌دانیم این سخن شاعر بیست سال پس از حادثه نوشته شده است و بدون شک برخی حوادث دو دهه‌ی اول قرن چهاردهم از جمله اعلام خودمختاری آذربایجان و کردستان در چنین اظهار نظری تأثیر داشته است.

محمد علی سپانلو هم در پاسخ این پرسش که «آیا خیابانی همان طور که دشمنانش ادعا می‌کردند، در راه تجزیه‌ی کشور گام بر می‌داشت؟» می‌نویسد؛ «گفته‌ی معروف او [خیابانی] «ایران لایموت و آذربایجان لایتجزی از آن» دست کم نشانه‌ی صافی نیت خیابانی است. بهار نیز همین نظر را دارد و...» (سپانلو، ۱۳۷۴ / ۳۱)

**ب) کودتای ۱۲۹۹ش:** موضع بهار را در باره‌ی این رویداد در دو مرحله بررسی می‌کنیم؛ موضع بهار قبل از کودتا و موضع او در مقابل کابینه‌ی کودتا. او به عنوان یکی از وجه‌ترین کوشندگان سیاسی این دوره و نماینده مجلس شورای ملی، تمام گزینه‌های ممکن را برای تشکیل دولت مقتدر مرکزی آزموده است. او هنوز به دنبال تشکیل چنین دولتی است تا بتواند اصلاحات اساسی را هر چه سریعتر شروع کند؛ حتی اصلاحاتی از نوع «تجدد آمرانه» تا دست بیگانگان را از ایران کوتاه کند. بهار دو روز قبل از کودتا در پاسخ متر اسمارت مستشار سفارت انگلیس که پرسید؛ «به عقیده تو چه حکومتی در ایران ضرورت دارد؟» می‌گوید؛ «گفته شد: حکومت مقتدر و توانایی که از عمر و زید اندیشه نکند و اصلاحات را از ریشه شروع کند و از مداخلات شما و روسها علی‌السویه جلوگیری نماید و بزرگتر از هر کاری به فکر امنیت و تجارت و امور اقتصادی باشد.» (بهار، ۱۳۷۹، ج ۱ / ۹۱)

بهار با چنین تفکری دست دوستی سید ضیاءالدین را می‌فشارد و طرف مشورت او قرار می‌گیرد. به گفته‌ی خود او، مدتی قبل از کودتا از روند کودتا آگاه بود و سید از او هم کمک خواسته بود. آن دو، چند روز قبل از کودتا، درباره‌ی این که «چه باید کرد؟» باهم بحث می‌کردند. ماجرا را از زبان بهار می‌شنویم: «قرار بود، مؤسس کودتا همه‌ی جراید را ببندد و تنها روزنامه‌ی ایران را که مدیرش من بودم، باقی بگذارد و ماهی هزار تومان به روزنامه کمک کند و من و ایشان

دست به دست یکدیگر بدهیم. این پیشنهاد روز قبل از نشر بیان نامه‌ی آقای سیدضیاءالدین و تشکیل دولت از طرف خود ایشان در عمارت گالری به من شد و من به دلایلی نپذیرفتم. با آن که در آن اوقات، یعنی روزهای قبل از کودتا، من و ایشان باهم ارتباط زیادی پیدا کرده بودیم و هر دو برای اینکه «چه باید کرد؟» فکر می‌کردیم... شاید در این مورد خاص حق با ایشان بوده است. چه ایشان کمال دوستی را نسبت به من ابراز داشتند و قبل از هر کسی با من مشورت‌های مفصل نمودند اما نتیجه بر وفق مرادشان حاصل نشد. (بهار، ۱۳۷۱، ج ۲ / ص ۲۰)

پس تا اینجا معلوم شد که بهار با نفس کودتا مخالف نبود و شاید در جزئیاتی مثل ترکیب کابینه و نوع برخورد با نهادهای مدنی به توافق نرسیده بودند.

پس از نشر بیان نامه‌ی سیدضیاء و تشکیل کابینه‌ی کودتا، مطبوعات توقیف شد و آزادیخواهان از جمله بهار بازداشت شدند. این اقدام سیدضیاء، خشم بهار را برانگیخت. او به صف مخالفان پیوست و سیدضیاء را مورد انتقاد قرار داد. اما سپانلو بدون اشاره به سابقه‌ی دوستی و ارتباط سید ضیا و بهار، با لحنی تردیدآلود و سؤال‌انگیز می‌نویسد، «آیا این همان رژیم مقتدر و نجات بخشی است که در ادبیات آرزویش را می‌کردند. عارف و عشقی و بسیاری روشنفکران مدت‌ها چنین باوری داشتند، اما بهار نه!... و او به خاطر وابستگی‌اش به گروه قوام‌السلطنه جزء دستگیر شدگان است.» در عین دو دلی دوست دارد ساحت شاعر قهرمانش را از این ارتباط و اندیشه‌ی حکومت مقتدر پاک کند. (سپانلو، ۱۳۷۴، ۳۳)

بزرگترین اتهام بهار به سیدضیاء وابستگی او به انگلیس و انگلیسی بودن کودتا بود. بدون شک یکی از علل دیگر عدم همراهی بهار با عامل کودتا، آگاهی او از دخالت انگلیس در این ماجراست.

ای اجنبی پشت و پناحت باز آ	بدخواه ایران خیر خواهی باز آ ...
در اجنبی خواهی تو را ثانی نیست	کس چون تو دلالت بریتانی نیست ...

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۲ / ۵۸۶-۵۸۴ و ر.ک. ۵۲۲، ۵۳۶)

ج) موضع بهار در مقابل جمهوری: ستارگانی که بهار و آزادیخواهان دیگر، چشم امید به آن ها دوخته بودند یکی پس از دیگری افول کرد. آن ها در اندیشه ی اقتدارگرایی خود پخته تر و تندروتر شده، ثوری خود را کامل تر کرده، همچنان در آسمان سیاست کشور، دنبال شهاب ثاقبی بودند. در این زمان، بهار آن چنان از آشفتگی اوضاع کشور ناامید و بیسناک بود که حاضر بود به هر حکومت اصلاح گر و آبادگری تن در دهد، حتی حکومت دیکتاتور یا «هر چه می خواهد باشد». او در قصیده ی «سرنیزه» در سال ۱۳۰۱ش اصول اندیشگی خود را بر پایه ی «خرد، راستی و تیغ تیز» می گذارد. به نظر او این سه اصل می تواند، زمینه ی پیشرفت و برقراری عدالت در جامعه را فراهم کند.

قاعده ی ملک ز سر نیزه است	کس نزند بر سر سرنیزه دست ...
همره سر نیزه بیاید دو چیز	مغز حکیم و دل یزدان پرست ...
با خرد و راستی و تیغ تیز	پشت بد اندیش توانی شکست ...

(بهار، ۱۳۷۱، ج ۱ / ص ۳۵۹)

بهار که روزی کوچک ترین قانون شکنی ها و قانون گریزی ها را توبیخ می کرد و پاسدار شب زنده دار مشروطه، قانون و آزادی قلم و فکر بود، اکنون به اندیشه های انقلابی امثال عشقی، عارف و فرخی نزدیک شده است. او در قصیده ی «چه باید کرد؟» به سال ۱۳۰۱ش از «قلم کردن قلم»، «قطع کردن دست» و «خرد کردن سر» صحبت می کند. برخی ابیات این قصیده شکل میانه روی «عید خون» عشقی است. بخصوص وزن تند و ضربی «فاعلاتن، مفاعلن، فعْلن» و ردیف «بیاید کرده» لحن و روحیه ی انقلابی شاعر را نشان می دهد.

کار عرض قلم بیاید دید	کار در هر قدم بیاید کرد...
قلمی کو ببرد عرض هنر	آن قلم را قلم بیاید کرد...
وین دنی دایگان ملت را	رهسپار عدم بیاید کرد...

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱ / ص ۳۵۷)



پس از سقوط کابینه‌ی سیاه، مردی با هیبت و جرأت بی‌نظیر، در عرصه‌ی سیاست کشور ظهور کرد. او سردار سپه یا رضاخان میرنچ بود. اقتدارگرایان آن دوره آمال خود را در شخصیت و رفتار سردار سپه به تمام و کمال یافتند و زبان به ستایش او گشودند. از جمله‌ی این اقتدارگرایان بهار بود. او در تاریخ احزاب سیاسی ایران همراهان آرمان و اندیشه‌ی خود را ذکر می‌کند و در نهایت مرد مقتدری را که آرزو می‌کرد، معرفی می‌کند؛ «... ناچار وثوق‌الدوله روی کار آمد. او هم رفت و کودتا شد. او هم رفت و رضاخان پهلوی پیدا شد و من به این مرد تازه رسیده و شجاع و پر طاققت اعتقادی شدید پیدا کردم.» (بهار، ۱۳۷۱، ج ۲ / ۱۰۱ - ۱۰۰) این اعتقاد و ارتباط مدنی برقرار بود اما با پیش آمدن حوادث کوچک و بزرگی مثل ترور عشقی و ناکامی بهار در ایجاد ارتباط بین مدرس و رضاخان به خاطر دو به هم زنی های اطرافیان رضاخان و در نهایت سیلی خوردن مدرس در مجلس از بین رفت. بهار از سردار سپه هم ناامید شد. او صدای ناهنجار استبدادی از نوع جدید را می‌شنید و کم کم به تیت واقعی سردار سپه، یعنی رسیدن به پادشاهی پی می‌برد. (بهار، ۱۳۷۱، ج ۲ / ۱۰۱) در نتیجه از حمایت سردار سپه دست کشید و مخالفت او با سردار سپه از سال ۱۳۰۳ش شروع شد.

بهار در شعرهای انتقادی خود علیه رضاخان، دو اتهام اساسی را مطرح می‌کند. اولی قانونی شکنی و خودکامگی اوست؛ کسی که «نسمه از گرده‌ی همه کشیده بود و هر کاری می‌خواست، بدون اندک ملاحظه‌ای از قانون انجام می‌داد...» (بهار، ۱۳۷۹، ج ۱ / ۲۰۶ و ر.ک. ۲۲۵) او در نخستین شعرش به سال ۱۳۰۳ش پس از ترور میرزاده‌ی عشقی، به قدرت رسیدن نظامیان و بی‌اصل و نسب بودن رضاخان و نقشه‌ی او را برای به چنگ آوردن پادشاهی ایران مطرح کرد.

وزارت گروه سپاهی گرفت      گدا پویه‌ی پادشاهی گرفت

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۲ / ۲۹۳)

در غزل دیگری به سال ۱۳۰۳ش، به خطر افتادن آزادی و مشروطیت با طرح جمهوری و قصد سردار سپه برای رسیدن به پادشاهی و ناسازگار بودن جمهوری با توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران و پایین بودن سطح آگاهی عمومی افراد را مطرح می‌کند:

بی علمی و آوازه ی جمهوری ایران  
این حرف در این مملکت امروز جفنگ است  
آزادی و مشروطیت افتاده به زحمت  
این گوهر پر شعله در کام نهنگ است  
در پرده ی جمهوری کوبید در شاهی  
ما بی خبر و دشمن طماع زرننگ است  
افسانه ی جمهوری ما ملت کودک  
عینا مثل ملعبه ی شهر فرنگ است

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱ / ص ۳۷۵ و ر.ک. ۴۲۷)

او در قصیده ی دیگری به سال ۱۳۰۴ ش، در تحلیل جمهوری و عملکرد رضاخان علاوه بر قانون شکنی و خودکامگی، وابستگی او به بیگانگان و دست نشانده بودنش را هم مطرح کرده است. او این اتهام را تا سقوط رضاشاه، همواره مطرح می کرد.

پهلوی تاج به سر گر نهد از بدکاری ست  
نیست آن تاج گذاری که کله برداری ست  
پادشاهی نه به تصدیق فلان بیگانه ست

پادشاهی نه به تعظیم فلان بازاری ست

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱ / ۳۹۶)

انگلیسان رضای سارق را      اندرین ملک شه رضا کردند....  
طفل آن دزد بی مروت را      اندرین ملک پادشاه کردند

نقش شگرف بافت بریتانیا به ملک  
وین خلق را ز یاری خود تار و مار کرد  
زاصطبل روس نره خری را برون کشید  
و او را به دوش مسردم ایران سوار کرد

او با چنین تجربه‌ای در سال ۱۳۲۰ش قصیده‌ی «صفحه‌ای از تاریخ» و در سال ۱۳۲۱ش قصیده‌ی «نفرین به انگلستان» را می‌سراید و خیانت و ستم انگلیس را به ایران بیشتر از ستم تاتار و بیوراسب و افراسیاب می‌داند.

لازم به یادآوری است که بهار آنچنان در اندیشه‌ی تشکیل دولت مقتدر مرکزی راسخ و استوار است که حتی چند سال پس از به قدرت رسیدن رضاخان، در انتظار ظهور مردی از میان ملت ایران است تا بتواند، امور را در دست بگیرد. او در مخمسی به سال ۱۳۰۸ پس از شکوه از رفتار رضاخان و ابراز اندوه از غارت و پایمال شدن ملک افریدون و گنج کیخسرو می‌گوید:

باید از ملت، مردی به درآید چالاک

باید از دور فلک طالع و هوش و ادراک

انقلاب است که آرد گهری چونین پاک

تا صدف گیرد چونین گهری را ز افلاک

دیرباریدن آن ژاله‌ی نیسان تا چند؟

وز بهر حفظ بیضه‌ی دین حیدری نماند

از بهر پاس کشور جم رستمی نخاست

### نتیجه

نگارنده معتقد است، بهار به همان میزان که در عرصه‌ی ادبیات صاحب سبک و سخن و مقتدای خیل شاعران و ادیبان زمان خود است، در عرصه‌ی سیاست هم مردی صاحب مرام و دارای استقلال فکری است.

هر چند تحولات اندیشگی و تفسیر مواضع سیاسی شاعر به نظر شتابزده و در فاصله‌ی اندکی روی داده است اما باید همین مسأله را یکی از برتریهای اندیشه‌ی سیاسی او دانست. چون بهار یک هدف بیشتر نداشت، و آن «پیشرفت، آبادانی و آزادی ایران» بود. او برای دستیابی به این هدف،

همه‌ی راه‌های ممکن را آزمود. روزی با تمام وجود از حکومت مشروطه حمایت کرد، وقتی ناکارآمدی آن را در تحقق هدف خود مشاهده کرد، با بیان کاستی‌های آن راه تازه‌ای پیش پای خود انتخاب کرد. او فکر می‌کرد، حکومت مقتدر مرکزی می‌تواند، جامعه را بسامان کند و هدف او را محقق سازد. در این راه هم متوجه هر کورسوی امیدی شد. روزی متوجه پسیان و شایستگی‌های او شد و روزی دیگر به خیابانی دل بست و در نهایت سید ضیا و رضاخان را آزمود. این دگرگونی‌ها نتیجه‌ی انعطاف‌پذیری شاعر در اندیشه و رفتار سیاسی اش بود.

لازم می‌دانم، چرایی این تحولات فکری و گاهی متناقض را از زبان خود شاعر بیان کنم و به سولاتی پاسخ دهم که شاید در ذهن همه‌ی دوستداران او وجود دارد. از جمله اینکه، چرا ملک الشعراء آستان قدس رضوی که بالاخره مقامی درباری محسوب می‌شد، خیلی زود به اردوی مشروطه خواهان مخالف دربار پیوست؟ چرا نتوانست در ماجرای کودتای ۱۲۹۹ش با سید ضیاءالدین طباطبایی کنار بیاید؟ و بالاخره چرا در اوج قدرت رضاخان از او جدا شد و به اقلیت مخالف رضاخان پیوست؟

بهار به تقلید از روسو - که بعد از مرگش کتاب «اعترافات» خود را در اختیار مردم قرار داد. - در سال ۱۳۰۱ش در روزنامه‌ی نوبهار مقاله‌ای با عنوان «قلب شاعر» منتشر کرد. او در این مقاله رفتارهای خود را علت‌یابی و تحلیل کرده، روحیه و نوع نگرش خود را چنین بیان کرده است. «همیشه دوست می‌دارم که بر خلاف منطق و قاعده‌ی محیط، با صف قلیل و قریب به مغلوبیت همراهی کنم... از آنها دیوانه‌تر یا بدبخت‌تر و بی‌تریت‌تر آن‌هایی هستند که همه‌ی وقت خود را به دم تیز و برنده‌ی چرخ مبارزه‌های مثبت و منفی نزدیک کرده و طبعا دشنام‌ها شنیده و مأیوس نشده و باز هم به همان لبه‌ی برنده‌ی چرخ انگشت زده و باز هم انگشتانشان بریده و باز سه باره و چهار باره داخل همان شده و در تمام این دفعات لابلایانه، خیال می‌کنند که می‌توان از این محیط و از این ماشین نحس یک صنعت و یک محصول عمومی بیرون کشید... حالا به شما نشان بدهم، آن کودکی که در شب سیزدهم ماه... متوکل شده بود (مراد خود شاعر) یکی از این دیوانگان زنجیری اخیر است.» (بهار، ۱۳۷۱، ۲۸۳)

او در آزمون همهی شیوه‌های حاکمیت، در قالب اندیشه‌های مشروطه خواهانه و دموکراتیک می‌اندیشد. به عبارت دیگر معیار سنجش او اندیشه و رفتار دموکراتیک بود. نکته‌ی قابل توجه آن است که رفتار منتقدانه‌ی شاعر هرگز اجازه نمی‌دهد او شیفته‌ی فرد یا اندیشه‌ای باشد و در آن متوقف شود. اگر عده‌ای او را ستایشگر و بت تراش ماهری قلمداد کنند باید گفت که او منتقد و بت شکن بی‌باکی هم است. اگر روزی رضا شاه را در ستایش هایش به اوج می‌رساند، روزی دیگر با مشاهده‌ی کاستی‌ها و خودکامگی‌هایش خرد می‌شکند. شاعر حتی پس از کناره‌گیری از سیاست، در انتظار ظهور «رستمی» و «حیدری» برای «پاس کشور جم» و «حفظ بیضه‌ی دین» است.

### منابع و ماخذ

- آجودانی، ماشاءالله، (۱۳۸۲) *مرگ یا تجدید*، چاپ اول، تهران، اختران.
- آجودانی، ماشاءالله، (۱۳۸۳) *مشروطه‌ی ایرانی*، چاپ سوم، تهران، اختران.
- بهار، محمدتقی، (۱۳۷۱) *بهار و ادب فارسی*، چاپ سوم، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- بهار، محمدتقی، (۱۳۷۲) *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.
- بهار، محمدتقی، (۱۳۸۰) *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، چاپ ششم، تهران، امیرکبیر.
- بهار، محمدتقی، (۱۳۵۴) *دیوان اشعار*، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر.
- بهار، محمدتقی، (۱۳۸۰) *دیوان اشعار*، ویرایش دوم، تهران، توس.
- بهنام، جمشید، (بهار و تابستان ۱۳۸۲) «تقی‌زاده و مسأله‌ی تجدید»، *ایران‌نامه - مجله‌ی تحقیقات ایران‌شناسی*، سال ۲۱، شماره‌ی ۲ و ۱.
- خلخالی، سید عبدالعظیم عماد العلماء، (۱۳۷۴) *رساله‌ی بیان معنی سلطنت مشروطه و فوائدها*.
- آبادیان، حسین، (۱۳۷۴) *مبانی مشروطه و مشروعه*، چاپ اول، تهران، نشر نی.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۶۴) *مقالات دهخدا*، به کوشش سید محمود دبیر سیاقی، تهران، تیراژ.
- سپانلو، محمدعلی، (۱۳۷۴) *بهار*، چاپ اول، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴.

فلاح، غلامعلی، (زمستان ۱۳۸۳، بهار و تابستان ۱۳۸۴) «بازتاب حضور سیاسی بیگانگان در دیوان محمد تقی بهار»، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، سال دوازدهم و سیزدهم، شماره‌ی ۴۷-۴۹.

محلّاتی، شیخ اسماعیل، رساله‌ی «لایحه‌ی وجوب مشروطه».

آبادیان، حسین، (۱۳۷۴) مبانی مشروطه و مشروعه، چاپ اول، تهران، نشر نی.